

Transformation of the Concept of Permanent Sovereignty of States over Natural Resources in International Documents and Regulations

Komeil Pourziaei¹, SayyedAli Hanjani*², Mohsen Mohebi³

1. PhD student in International Law, Department of Law, Faculty of law, Theology and political science, science and Reserch Branch, Islamic Azad University , Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Department of Law, , Faculty of law, Theology and political science, science and Reserch Branch, Islamic Azad University , Tehran, Iran

3. Assistant Professor, Department of Law, , Faculty of law, Theology and political science, science and Reserch Branch, Islamic Azad University , Tehran, Iran



Abstract

In the 20th century, we witnessed multiple expropriations in the forms of nationalization, confiscation, or seizure of property. In the first half of the 20th century, the Government of the Soviet Union and its colonies made extensive confiscations, and the Mexican government nationalized its arable land and oil resources. The second half of the 20th century started with the nationalization of the Iranian oil industry, and subsequently, in multiple cases, Asian and African states nationalized their resources. The investor countries, that were present in the countries rich in natural resources primarily through multinational companies, considered themselves the main victims of this exercise of sovereignty, and this became the basis for disputes between the parties. The investors turned to international arbitration to restore the rights that they thought they have lost. Therefore, we witness multiple approaches by the arbitrators concerning the exercise of the principle of permanent sovereignty of states over natural resources. By looking at the history of changes in this matter, we find that this issue has always been a place of constant fight or flight of the parties, and the arbitrators did not give up turning to all kinds of arguments and theories to protect the interests of each party, which resulted in the transformation or adjustment in existing standards, and therefore, led to the exercise of the principle of permanent sovereignty of governments over their natural resources. The emergence of the principle of permanent sovereignty of states over natural resources is the result of historical events that because of them, the sovereignty of states was altered and they led to encroachment of some states in different cases of the sovereignty of other states. This principle was considered by the international community as one of the definite tenets of international law, and the followers of international law reacted to this issue to realize this principle in the form of resolutions and, in some cases, international treaties. During implementation, the principle of permanent sovereignty of states was faced with many problems over time and gradually changed to be consistent with the economic realities of the international community. Although, some ambiguities were resolved over time and the principle became compatible with the requirements of the international community, however, still some ambiguities and challenges in its implementation have not been overcome and are the subject of discussion and contemplation. In this article, we will describe the basics and resources based on the international documents and treaties.

Keywords: Expropriation, Nationalization, Principle of Sovereignty over Natural Resources, International Arbitration, Sovereignty of States

Article Type:

Original Research


Pages: 317-338

Received: 2021 April 20

Revised: 2021 August 15

Accepted: 2021 September 11



 This is an open access article under the CC BY license.

سیر تحول و تطور مفهوم حاکمیت دائمی دولت ها بر منابع طبیعی در اسناد و مقررات بین المللی

کمیل پورضیائی^۱، سیدعلی هنجنی*^۲، محسن محبی^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین الملل، گروه حقوق، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی تهران، ایران.

۲. استادیار، گروه حقوق، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳. استادیار، گروه حقوق، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

در قرن بیستم شاهد سلب مالکیت های متعددی در قالب ملی کردن، مصادره یا ضبط اموال بودیم. در نیمه اول قرن بیستم دولت اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن اقدام به مصادره گسترده ای نموده و دولت مکزیک اقدام به ملی کردن اراضی مزروعی و منابع نفتی خود نمود. نیمه دوم قرن بیستم با ملی کردن صنعت نفت در ایران، متعاقب آن در موارد متعددی دولت های آسیائی و افریقایی مبادرت به ملی کردن منابع خود نمودند. دولت های سرمایه گذار که غالباً از طریق شرکت های چند ملیتی در کشورهای صاحب منابع طبیعی حضور داشتند خود را متضرر اصلی این نوع اعمال حاکمیت تصور می کردند که این مساله زمینه بروز اختلافات فیما بین طرفین گردید. سرمایه گذاران در جهت احیای حقوق از دست رفته خود جهت حل اختلافات فیما بین متوسل به داوری بین المللی شدند که بر این اساس شاهد رویکرد های متعددی در خصوص اعمال اصل حاکمیت دائمی دولت ها بر منابع طبیعی توسط داوران هستیم. با نگاهی به سوابق تحولات این موضوع درخواهیم یافت که این عرصه همواره محل جنگ و گریز مستمر طرفین قرارداد بوده و آنها از توسل به انواع استدلال ها و نظریه پردازی ها در راستای حفظ منافع هر طرف فروگذار ننموده اند که نتیجه آن تحول و یا تعدیل در معیارهای موجود در نتیجه اعمال اصل حاکمیت دائمی دولت ها بر منابع طبیعی شان بود. ظهور اصل حاکمیت دائمی دولت ها بر منابع طبیعی ناشی از وقایع تاریخی است که در اثر آن وقایع حاکمیت دولت ها مخدوش شده و موجب دست اندازی برخی دولت ها بر مصادیق مختلف حاکمیت برخی دول دیگر شده است. اصل مزبور به عنوان یکی از اصول مسلم حقوق بین الملل در قرن بیستم مورد توجه جامعه بین المللی قرار گرفت که تابعان حقوق بین الملل در جهت تحقق اصل مزبور در قالب قطعنامه و بعضاً معاهدات بین المللی نسبت به این مسئله واکنش نشان دادند. اصل حاکمیت دائمی دولت ها بر منابع طبیعی در طول زمان در اجرا، با مشکلات فراوانی مواجه بود و به تدریج دستخوش تحولاتی شد تا با واقعیت های اقتصادی جامعه بین المللی همراه شود. هرچند برخی از ابهامات در طول زمان برطرف گردید و این اصل با اقتضائات جامعه بین المللی سازگاری یافت اما همچنان برخی ابهامات و چالشها در اجرای اصل فوق رفع نشده و محل بحث و تأمل است که در این مقاله به بیان مبانی، منابع بر اساس اسناد و معاهدات بین المللی خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: سلب مالکیت، ملی کردن، اصل حاکمیت بر منابع طبیعی، داوری بین المللی،

حاکمیت دولت ها.



نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۳۱۷-۳۳۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۳۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰



تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

درآمد

حاکمیت بر منابع طبیعی، از سال ۱۹۵۲ در قطعنامه های مجمع عمومی ملل متحد و سایر ارکان ملل متحد بویژه پاراگراف ۱ ماده ۲ منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت ها مورد تاکید قرار گرفته است. اصل مزبور دقیقاً با عبارت: «حق حاکمیت دائمی کشورها بر کلیه منابع ثروت زیرزمینی و فعالیت های اقتصادی» ذکر شده و بیانگر حاکمیت دولت ها بر منابع طبیعی خود می باشد، بطوری که اختیار اتخاذ تصمیم و تدابیر اقتصادی درون دولت ها در ارتباط با سایر دول را خواهند داشت و در استیفا و بهره برداری از منابع فوق برتری هیچ دولتی بر دولت دیگر قابل پذیرش نیست. ظهور اصل مزبور در قرن بیستم، ناشی از وقایع تاریخی است که در اثر آنها، حاکمیت برخی دولت ها مخدوش شده و موجب دخالت تعدادی از دول بر ابعاد مختلف حاکمیت برخی دولت ها شده؛ حاکمیت در بدو ظهور با مفهوم «اطلاق» قرین بوده است ولی در طول تاریخ به طرق مختلف، مفهوم مزبور مورد خدشه قرار گرفته است. یکی از این موارد، در بعد اقتصادی، استعمار و تعدی کشورهای استعمارگر بر منابع طبیعی کشورهای تحت سلطه است که با عکس العمل دولت های مستعمره در قالب نهضت ملی کردن منابع و ثروتهای طبیعی مواجه شد که در نهایت منجر به شکل گیری اصلی در حقوق بین الملل شد. به هر ترتیب اشتیاق رهایی از استعمار برای کشورهای تازه استقلال یافته در دهه شصت و عزم بر در اختیار داشتن استقلال کامل و ترس از گرفتار شدن به اشکال دیگر استعمار، آنان را بر آن داشت تا زمزمه های آزادی کامل در بهره برداری از منابع طبیعی کشورشان را مطرح کنند. از همان سال ۱۹۵۲، با این که استعمار زدایی اولین گام های خود را برمی داشت، کمیسیون حقوق بشر کار خود را در این مورد شروع کرد. «مجمع عمومی» تصمیم گرفت حق مردمان و ملت ها در تعیین سرنوشت خود را در مقوله ی حقوق بشر قرار دهد و نمایندگان کشورهای آسیایی و آفریقایی تقاضا نمودند که جنبه ی اقتصادی امور نیز مورد لحاظ قرار دهند. اصل مزبور که کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه حق دارند آزادانه نسبت به منابع طبیعی خود اتخاذ تصمیم نمایند زیرا این امر جزء لاینفک حاکمیت ملی است، از سوی مجمع عمومی از همان سال ۱۹۵۲ اعلام شد در قطعنامه های پی در پی سازمان ملل مورد تاکید قرار گرفت. اصل مزبور در سال ۱۹۶۶ در دو میثاق حقوق بشر به تصویب رسید و با تصویب این

دو میثاق اصل مذکور به صورت قاعده‌ی بین‌المللی ظهور پیدا کرد. اما اصل حاکمیت بر منابع طبیعی همواره با ابهاماتی روبرو بود که زدودن آن ابهامات بر اساس تعارض منافع کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای کمتر توسعه‌یافته کاری بس دشوار بود. مشکلات عدیده‌ای که کشورهای کمتر توسعه‌یافته در دستیابی به استقلال اقتصادی پیش‌رو داشتند از قبیل فقدان سرمایه‌ی کافی جهت بهره‌برداری از منابع طبیعی همچنین عدم دسترسی به تکنولوژی و کمبود نیروهای متخصص جهت کشف و بهره‌برداری این منابع، به میزان تأثیرگذاری اصل حاکمیت بر منابع طبیعی خدشه وارد می‌نمود و از شدت این اصل می‌کاست. این مشکلات موجب گردید تا کشورهای درحال توسعه در مواردی از شدت ادعاهای خود کاسته و اصل حاکمیت بر منابع طبیعی در اعطای سلطه‌ی اقتصادی به دولت‌های تازه استقلال یافته ناکام بماند. اصل حاکمیت بر منابع طبیعی در طول زمان در اجرا با مشکلات فراوانی مواجه بود و به تدریج دستخوش تحولاتی شد تا با واقعیت‌های اقتصادی جامعه بین‌المللی همراه شود. هر چند برخی از آن ابهامات در طول زمان برطرف گردید و این اصل با اقتضائات بین‌المللی سازگارتر شد و تعارض منافع کشورها بر آن رخت تازه‌ای پوشانید و از آن معنایی تازه خلق نمود. اما همچنان تمام ابهامات و چالش‌هایی که در اجرای این اصل وجود دارد برطرف نگردیده و جای بحث و سخن در این خصوص فراوان است که در این مقاله به تحلیل مبانی و منابع اصل حاکمیت دائمی دولت‌ها بر منابع طبیعی در اسناد و متون بین‌المللی خواهیم پرداخت.

۱. مبانی حق حاکمیت بر منابع طبیعی

حاکمیت اقتصادی یک دولت به معنای اقتدار یک دولت در برقراری روابط اقتصادی داخلی و خارجی خود است؛ اصل تساوی حاکمیت در حقوق بین‌الملل یکی از اصول مسلم در روابط فمابین دولت‌ها قلمداد می‌شود، به همین مناسبت می‌توان گفت حاکمیت اقتصادی نیز از همان ویژگی تساوی حاکمیت برخوردار است. لذا یکی از اساسی‌ترین مبانی حاکمیت اقتصادی، اصل حاکمیت دائمی دولت‌ها بر منابع طبیعی درون قلمرو مرزی می‌باشد. در خصوص حاکمیت دولت بر منابع طبیعی، برخی اختیارات را بعنوان آثار اعمال حاکمیت برشمرده‌اند، از جمله اینکه دولت‌ها در تصرف،

استفادہ، آزادی در مصرف منابع طبیعی دارای اختیار می باشند، دولت‌ها در تعیین سرنوشت و کنترل، اکتشاف، استخراج، توسعه و بازاریابی برای منابع طبیعی از آزادی کامل بهره مند هستند، در مدیریت و حفاظت از منابع طبیعی به منظور پیگیری توسعه پایدار بر اساس سیاست‌های زیست محیطی دولت‌ها دارای اختیار در اتخاذ تصمیم و شیوه اجرای آن دارند. همچنین در تنظیم مقررات بمنظور سرمایه‌گذاری خارجی که شامل تنظیم مقررات برای پذیرش سرمایه خارجی و مقرراتی برای فعالیت‌های سرمایه‌گذاران خارجی از جمله دستور العمل جریان سرمایه و ورود و خروج دارای اختیارات کامل حاکمیتی می باشند. و در نهایت حق مصادره و ملی کردن سرمایه‌های داخلی و خارجی درباره منابع طبیعی را خواهند داشت. (Qureshi, 1999: 89)

دولت‌ها مکلفند که حاکمیت خود را در مواردی و به گونه‌ای اعمال نمایند که منافع عامه را در برداشته باشد و نیازهای نسل آتی را مورد لحاظ قرار داده و تامین نماید. دولت‌ها علاوه بر احترام به منافع حقوق مردم می‌بایست به توسعه بین‌المللی خصوصاً کشورهای در حال توسعه مساعدت نمایند همچنین دولت‌ها باید در حفظ محیط زیست بین‌المللی همت گمارده و در استفاده از منابع طبیعی خود به گونه‌ای عمل نمایند که به محیط زیست لطمه وارد نشود. (والاس، ۱۳۹۶: ۵۴)

مبانی حق حاکمیت بر منابع طبیعی همان اصول و قواعدی است که در گذشته تحت عنوان حقوق عرفی و معاهداتی به رسمیت شناخته شد و حق حاکمیت بر منابع طبیعی یکی از مصادیق آن منابع می‌باشد. در این مقاله چهار اصل به شرح ذیل را بعنوان اصول مسلم و مبانی حق حاکمیت بر منابع طبیعی مورد تجزیه تحلیل قرار خواهیم داد.

۱-۱. حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت

یکی از مبانی و ریشه‌های اصل حاکمیت بر منابع طبیعی عبارت است از «حق ملت‌ها بر تعیین سرنوشت خویش»^۱ اندیشه حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل تحت تاثیر اندیشه دموکراسی پیروان این نظریه با تکیه بر مفهوم آزادی بشریت، مظهر این مفهوم را حکومت دموکراتیک قلمداد می‌کردند ایشان معتقدند با ترکیب سه

1. self – Determination.

مفهوم آزادی، برابری و قراردادی بودن حاکمیت مفهومی به نام دموکراسی به دست می‌آید. مع الوصف در مردم سالاری فرض بر این است که انسانها آزاد و برابر هستند این امری فطری محسوب می‌شود. (امیدی، ۱۳۸۷: ۷) هر ملتی حق دارد سرنوشت خویش را آزادانه تعیین کند. این حقی است که علاوه بر منشور در اسناد متعدد بین‌المللی و آراء دیوان به آن اشاره شده است و یکی از قواعد نظام بین‌المللی است. بدون پذیرفتن حق تعیین سرنوشت برای ملت‌ها، نظمی در جامعه بین‌المللی پایدار نخواهد بود، از این رو این حق در زمره یکی از اساسی‌ترین حقوقی است که در شکل‌گیری نظم نوین بین‌المللی و برقرار صلح و امنیت بدان توجه شده و باید شود، علاوه بر این افکار عمومی جهان، خواست مردم مستعمرات و سایر مناطق را در منظور کسب استقلال یک خواسته معتبر و قابل احترام می‌دانند. اصل موسوم به حق تعیین سرنوشت از جایگاه مهمی در حقوق بین‌الملل برخوردار است به لحاظ سیاسی این اصل همواره دارای قدرت انگیزش نیرومندی داشته و دارد. (تسون، ۱۳۹۴: ۲۵)

منشور حق تعیین سرنوشت را به عنوان یکی از مبانی روابط مسالمت‌آمیز بین دولت‌ها اعلام می‌دارد. حق تعیین سرنوشت در قالب یکی از اصول سیاسی در منشور ملل متحد در ماده (۲) بعنوان یکی از اهداف ملل متحد ذکر شده است. (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶: ۹۶) ماده مزبور بیان می‌دارد: «توسعه روابط دوستانه بین ملل بر اساس احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم و استفاده از سایر ابزارهای مناسب برای تقویت صلح جهانی است ...».

دهه ۱۹۶۰ اوج فعالیت‌های ملل متحد در جهت توسعه و اعتلای اصل مزبور بود که تصویب اعلامیه اعطای استقلال به دولت‌ها و اتباع مستعمرات بر تسریع فزاینده مقبولیت اصل مزبور گواهی می‌دهد در این اعلامیه که به اعلامیه ضد استعماری یا استعمار زدایی معروف است مقرر شده است که همگان حق تعیین سرنوشت را دارند. (شایگان و همکاران، ۱۳۸۲: ۲۹) حاکمیت بر منابع طبیعی و حق تصرف در این منابع به عنوان یکی از جلوه‌های حق تعیین سرنوشت پذیرفته شد و این حق از حوزه مسائل سیاسی فراتر رفت و حوزه مسائل اقتصادی و اجتماعی را فراگرفت. به تدریج حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین حقوق ملل شناخته شد و جایگاه ممتازی یافت. از ۱۹۹۰ میلادی به بعد ابتکار عمل در اختیار شورای امنیت ملل

متحد قرار گرفت و مجمع عمومی که تا آن زمان نهاد فعال در زمینه اعمال اصل «حق تعیین سرنوشت» بود نقش خود را به شورای امنیت واگذار نمود؛ این تغییر رویکرد نشان از این واقعیت داشت که اصل مزبور به مسئله ای مبدل شده است که نقض آن بعنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین المللی قابلیت مطرح شدن دارد.

۱-۲. تساوی حاکمیت

تساوی حاکمیت دولت ها بدین معنا است که هر دولتی واحد تشکیل دهنده جامعه بین المللی است و همه دولت ها از حقوق و تکالیف یکسانی برخوردارند، تساوی حاکمیت دولت ها به معنای پذیرش حاکمیت های فراوان در عرصه بین المللی با حقوق و تکالیف یکسان است. (Jarrod, 2017: 47) منشور ملل متحد صراحتاً در ماده ۲ بیان می دارد: «سازمان و اعضای آن در تعقیب اهداف مذکور در ماده اول بر طبق اصول زیر عمل خواهند کرد:

سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه ی اعضای آن قرار دارد. اصل برابری حاکمیت ها، از ماهیت خود حاکمیت نشأت می گیرد هیچ دولت مدعی حاکمیت، نمی تواند دولتی دیگر را دارای اقتدار مشروع بر خود بشناسد. لذا هر دولتی به طور کامل از حقوق ذاتی حاکمیت برخوردار بوده و از برابری حقوقی بهره مند خواهد گشت. این تساوی حاکمیت یک نوع برابری رسمی است و بالطبع برابری قدرت را به همراه نخواهد داشت بدین جهت تاثیر گذاری دولت ها در عرصه ی بین الملل یکسان نخواهد بود هر چند حاکمیت همه ی آنان برابر است. در مقدمه، مواد یک و هفت اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز این اصل بعنوان یکی از اصول حقوق بین الملل و جوامع بشری مورد تصریح قرار گرفته است. در صورت استقرار و اعتقاد کامل به این اصل، که هیچ قدرت مافوقی در عرصه بین المللی قابل تصور نخواهد بود که اقتدار عالی قانون گذاری و اجرای قوانین را داشته باشد. بنابراین هر قاعده ای که در نظام بین المللی وجود دارد قاعده ای است که خود دولت ها تولید کننده آن هستند. (Douglas, 2009: 186)

هر چند قواعد و موازین بین المللی، حاکمیت دولت ها را محدود می کند و آنان ملزم به رعایت این قواعد هستند اما این قواعد بر اساس رضایت دولت ها به وجود

آمده و رضایت دولت‌ها مبنای شکل‌گیری و الزام‌آوری آن‌ها است. حقوق بین‌الملل بر اساس معاهداتی است که دولت‌ها با رضایت آن‌ها منعقد کرده و یا به آن ملحق شده‌اند و هم‌چنین براساس رویه‌ای است که دولت‌ها در عمل خود داشته‌اند، که تمام این‌ها جلوه‌ی حاکمیت دولت‌ها است. این اصل اقتضا دارد که هر دولتی بر منابع طبیعی واقع در قلمرو مرزی خود حاکمیت دائمی داشته باشد و هیچ دولتی را در این منابع حقی نباشد. از این رو اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها که از بدیهیات حقوق بین‌الملل است، مبنای اصلی حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی خواهد بود.

۱-۳. حق بر توسعه دولت‌ها در اسناد بین‌المللی

متعاقب تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر این ایده بوجود آمد که معاهده‌ای عام و فراگیر در زمینه حقوق بشر تدوین شود. در سال ۱۹۷۷ کمیسیون حقوق بشر در تاریخ ۲۱ فوریه اقدام به تصویب قطعنامه شماره ۲۳ نمود که در آن عنوان شده بود که می‌بایست توجه ویژه در جهت رفع موانع تحقق کامل حقوق اقتصادی اجتماعی، فرهنگی گردد. در نهایت در ۲ مارس ۱۹۷۹ قطعنامه شماره ۳۴ ضمن تصدیق حق بر توسعه از دبیرکل خواسته شد تا به منظور برخورداری همه افراد در ملت‌ها شرایط لازم را مورد لحاظ قرار داده و نیز در خصوص رفع موانع موجود در کشورهای در حال توسعه بررسی‌های لازم را بعمل آورد. نهایتاً اعلامیه حق بر توسعه پس از فراز و نشیب‌های فراوان در مجمع عمومی با اکثریت آراء مورد تصویب قرار گرفت. این اعلامیه یک گام اساسی در جهت پیوند انواع حقوق با یکدیگر بود که متعاقب تصویب این اعلامیه تلاش‌های بسیاری در جهت گسترش مفهوم حق بر توسعه در نظام بین‌المللی صورت گرفت. این اعلامیه در بند دوم ماده یک صراحتاً به حاکمیت کامل بر ثروت‌ها و منابع طبیعی اشاره می‌کند.^۱ در کنفرانس جهانی حقوق بشر وین در سال ۱۹۹۳ ایالات متحده آمریکا برای نخستین بار مفهوم حق توسعه را پذیرفت. در کمیسیون حقوق بشر، برای تبیین دقیق‌تر مفهوم حق توسعه، کمیته‌های کاری تشکیل شد. در آخرین قطعنامه کمیسیون

۱. حق بشر نسبت به توسعه همچنین بر تحقق کامل حق مردمان برای تعیین سرنوشت خویش اشاره دارد، حقی که براساس ماده‌های مربوطه هر دو میثاق بین‌المللی حقوق بشر، شامل اعمال حق غیرقابل انتقال و جدایی‌ناپذیر آنان برای حاکمیت کامل بر ثروت و منابع طبیعی ایشان است.

حقوق بشر در این باره به تاریخ ۲۵ آوریل ۲۰۰۲، مجدداً ماموریت این کار گروه تمدید شد. (شریفی طراز کوهی، ۱۳۹۷: ۱۳۹) از مهم ترین علل استعمار و تسلط بر کشورهای دیگر دستیابی به منابع طبیعی و ثروت های عمومی آنان بوده است و تاریخ ملل از آثار تلخ و نتایج ناگوار این لشکرکشی ها و سلطه گری ها حکایت دارد. این استیلاء در ادوار مختلف تاریخی اشکال گوناگونی داشته و هنوز هم به گونه ای دیگر وجود دارد. دو عامل فوق بین وجود منابع طبیعی و توسعه نیافتگی رابطه ای ایجاد کرده است که هر چند این رابطه ضروری و دائمی نیست اما عمومی و غالبی است تا جایی که عده ای از دانشمندان اقتصادی از آن به بلای منابع طبیعی یاد می کنند.

به گفته کارل^۱ کشور های صادر کننده نفت و یا دیگر منابع طبیعی از معمای فراوانی رنج میبرند. «هر چند پیشتر تصور می شد که در اختیار داشتن منابع طبیعی، کشور های صادر کننده آن را از بلای فقر و عقب افتادگی نجات می بخشد اما بررسی واقعیت های موجود نشان می دهد که منابع درآمد زایی، همانند نفت هم نتوانسته است مشکلات این قبیل کشورها را حل کند و اقتصاد آنان را شکوفا نماید.» (میرترابی، ۱۳۸۷: ۲۷) طرفداران ایده بلای منابع طبیعی عموماً بر این عقیده اند که وجود این منابع موجب شده است که عملکرد اقتصادی در این دولت ها ضعیف باشد بنابراین اتکاء بیش از حد به درآمد های نفتی و منابع طبیعی موجب بروز مشکلات عدیده ای در ساختار سیاسی و اقتصادی این کشورها شده است. مع الوصف کشورهای دارای منابع طبیعی برای جبران عقب افتادگی خود و توسعه در ابعاد گوناگون به فروش مواد اولیه نیازمند هستند. رشد و توسعه ی این کشورها در گرو اکتشاف، استخراج و فروش مواد معدنی است. تعیین وضعیت حقوقی منابع طبیعی و اثبات حق حاکمیت دولت ها و واکاوی مفهوم آن و تحولاتی که بر این مفهوم رفته و می رود، نقش بسزایی در آهنگ رشد کشورهای توسعه یافته دارد و بررسی این موضوع هر چند شرط کافی توسعه پایدار این دولت ها نیست اما شرط لازم ارتقاء این دولتها به سطح دولت های در حال توسعه می باشد. سرمایه گذاری در صنایع مادر و اصلاح ساختارهای اقتصادی، مستلزم صرفه هزینه هایی هنگفتی است که بهترین راه تامین آن هزینه ها، درآمدهای حاصله از منابع طبیعی است.

1. Karel

۱-۴. استقلال سیاسی و اقتصادی دولت‌ها

حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی موجب می‌شود که ملت‌ها به استقلال اقتصادی دست یابند و منابع حیاتی اقتصاد کشورشان را در اختیار گیرند و از منافع آن بهره‌مند گردند. این اصل می‌تواند سلطه سرمایه‌گذاران خارجی را بر منابع مهم اقتصادی دولت‌ها خاتمه بخشد و منافع حاصل از استخراج این منابع به مردم آن کشورها اختصاص دهد. علاوه بر این که حاکمیت دولت بر منابع طبیعی تاثیر فراوانی در استقلال اقتصادی آنان دارد، استقلال سیاسی دولت‌ها هم به تسلط آنان بر منابع طبیعی شان، بستگی دارد. با توجه به درآمدهای فراوانی که از منابع طبیعی عائد کشورها می‌گردد و اتکالی که این قبیل کشورها به درآمد حاصله از فروش مواد اولیه دارند از نظر سیاسی سلطه‌ی بر این منابع بسیار پراهمیت است. سلطه بیگانگان بر منابع طبیعی یک کشور و بهره‌وری آنان از این منابع می‌تواند وسیله‌ی برای تأثیر گذاری آنان در مسائل سیاسی آن کشور و وابستگی دولت‌ها به آنان باشد. آنان می‌توانند با توجه به تسلط بر منابع حیاتی اقتصادی کشور رژیم سیاسی این کشورها را تغییر داده و حاکمان را تحت فشارهای سیاسی و ... قرار دهند، (انصاریان و طیبی، ۱۳۹۷: ۲۱۱) از این رو می‌توان گفت حق استقلال کامل سیاسی و اقتصادی دولت‌ها مبنایی بر اصل حاکمیت دائمی دولت‌ها بر منابع طبیعی شان می‌باشد و التزام به حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی می‌تواند زمینه استقلال کامل دولت‌ها باشد.

۲. منابع حق حاکمیت بر منابع طبیعی

۲-۱. منشور سازمان ملل متحد

هر چند در منشور سازمان ملل متحد به حق حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی اشاره نشده است، اما با مذاقه در مقدمه و برخی از مواد منشور می‌توان حق حاکمیت بر منابع طبیعی را برای ملت‌ها استنتاج نمود. در مقدمه‌ی منشور آمده است، ما ملل متحد به تساوی حقوق دولت‌ها اعم از کوچک و بزرگ اعتقاد داریم. بند چهارم همین مقدمه تصریح می‌نماید: برای پیشبرد و ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل تلاش کنند و برای تحقق این مقاصد تشریک نمایند. همچنین منشور ملل متحد در ماده ۵۵ عنوان می‌دارد: «سازمان ملل متحد با توجه به ضرورت ایجاد شرایط ثبات و رفاه که به منظور

تأمین روابط مسالمت آمیز و دوستانه بین المللی، بر اساس رعایت اصول برابری حقوق و حق تعیین سرنوشت ملتها ضروری و لازم است، موجباتی را فراهم خواهد نمود» که از جمله این موارد ارتقای سطح زندگی، اشتغال و بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی در راستای حل مسائل بهداشتی، اجتماعی، اقتصادی و مشکلاتی از این قبیل در سطح بین المللی است. منشور ملل متحد در ماده ی ۷۳ از فصل یازدهم منشور تحت عنوان «اعلامیه ی مربوط به سرزمینهای غیر خودمختار» بیان میدارد: «اعضای ملل متحد که مسؤولیت اداره سرزمینهایی که مردم آن هنوز به خودمختاری کامل نرسیده اند را به عهده دارند یا به عهده می گیرند، اصل اولویت منافع ساکنان این سرزمینها را به رسمیت می شناسند و تعهد پیشبرد رفاه سکنه این سرزمینها را به منتهی درجه و در حدود اصول مربوط به صلح و امنیت بین المللی به شرح مقرر در این منشور به عنوان یک مأموریت مقدس قبول نموده و برای این منظور متقبل می شود. جهت نیل به هدف مزبور، اعضا همچنین متعهد شده اند که احترام به فرهنگ مردم این سرزمینها، تلاش برای رشد و بهبود مسایل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آنها، رفتار منصفانه با آنها و حمایت و پشتیبانی از آنها در مقابل سوء استفاده دیگران را تضمین نمایند.» ماده ۱، بند دوم، صراحتاً عنوان میدارد: «از جمله اهداف ملل متحد توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوقی و خود مختاری ملل می باشد.» همچنین در بند سوم، ماده ی ۱ بیان میدارد: که از جمله اهداف ملل متحد پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب.

آن چه از منشور ملل متحد بیان گردید و مستند قرار داده شد امری کاملاً واضح و مبرهن است که حفظ عدالت، احترام به حقوق بشر، عدم تمایز بین ملت ها و دولت ها در آزادی های اساسی، برابری حاکمیت دولت ها، ارتقای شرایط اقتصادی دولت ها و همکاری بین المللی از اموری است که یا از اهداف تأسیس سازمان ملل است و یا از اصولی است که سازمان فعالیت های خود را بر اساس آن اصول تنظیم می نماید. (هنجنی و ستارزاده، ۱۳۹۶: ۱۹) از این رو هر چند در منشور ملل متحد به صراحتاً در خصوص حاکمیت دولت ها بر منابع طبیعی اشاره ای نشده است، اما روح منشور و اهداف و اصول آن می توان به این موضوع که همانا حق حاکمیت دائمی کشورها بر منابع طبیعی می باشد دست یافت.

۲-۲. حق حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی در میثاقین

ابتنای حقوق بشری حق حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی همچنان گامی پسندیده در نظام حقوق بین‌الملل است. موضوع حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی از سال ۱۹۵۲ در قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل مطرح شد و نسبت به این موضوع پی‌در پی قطعنامه‌هایی به تصویب رسید. شیلی به موازات تصویب این قطعنامه‌ها پیشنهاد کرد که در پیمان‌های بین‌المللی مربوط به حقوق بشر که در کمیسیون حقوقی حقوق بشر در دست تهیه بود به مفاد این قطعنامه‌ها اشاره شود. تا از اعتبار قاعده بودن برخوردار شود. این پیشنهاد پذیرفته شده و در دو میثاق حقوق بشر که در سال ۱۹۶۶ به تصویب رسید این موضوع گنجانده شد. (ژانرو، ۱۳۸۲: ۳۴۸) در ماده‌ی ۱ مشترک میثاقین تصریح شده است: «کلیه‌ی ملل دارای خودمختاری هستند. به موجب حق مزبور، ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند».

«کلیه‌ی ملل می‌توانند برای نیل به اهداف خود در منابع و ثروت‌های طبیعی خود بدون اخلال به الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل، آزادانه هر تصرفی بنمایند. در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد». همان‌طور که ملاحظه شد حق تصرف آزادانه در منابع طبیعی و ثروت‌های عمومی، از جمله‌ی حقوقی است که هر دو میثاق مدنی و سیاسی و میثاق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تصریح و مورد تأیید و تأکید واقع شده است. البته این حق نباید مستمسکی به منظور عدم توجه به تعهدات ناشی از حقوق بین‌الملل و همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی باشد. الزاماتی در این دو میثاق، محترم دانسته شده که مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل باشد. تعهداتی که در آن منافع یکی از دو طرف نادیده گرفته شده است، الزام‌آور نیست و رعایت نکردن آن با دو میثاق فوق، منافات ندارد. البته برخی از حقوقدانان بر این عقیده‌اند که ماده‌ی فوق‌علیرغم اینکه حاکمیت ملت‌ها را بر تعیین سرنوشت محترم شمرده و با توجه به ویژگی معاهده بودن آن الزام‌آور است اما ذیل این ماده حقوق مکتسبی که از طرف کشورهای پیشرفته ادعا می‌شد را به رسمیت شناخته است و به مقتضای اعمال حاکمیت بر منابع نمی‌بایست خللی به تعهدات بین‌المللی دولت‌ها وارد نماید. بند ۲ ماده یک در حقیقت مصداقی از حق تعیین

آزادانہ ی توسعه ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملت ہاست کہ در بند ۱ بدان تصریح شدہ است. در مادہ ۱ مشترک میثاقین حق حاکمیت بر منابع طبیعی برای ملت ہا شناسایی شدہ است بہ تعبیر دیگر صاحبان حق حاکمیت بر منابع طبیعی از منظر دو میثاق ملت ہا ہستند. این ادبیات با دوران استعمار سازگارتر است تا دوران استقلال کشورہا، زیرا در دوران استقلال دولت ہا صاحبان حاکمیت می باشند ہر چند بہ نمایندگی از سوی ملت ہا اعمال حاکمیت می کنند. اثبات حاکمیت برای ملت ہا در زمانی معنا داشت کہ ملتی بدون تشکیل دولت بہ صورت آزادانہ در تحت استعمار یکی از قدرت ہای استعمارگر قرار می گرفت. مضافاً اینکہ شناسایی حق حاکمیت برای ملت ہا بہ شرکت ہای چند ملیتی و سرمایہ گذاران خارجی این امکان را می دہد کہ بہ بہانہ بہرہ برداری منابع در راستای نفع عموم مردم آن منابع را بہ غارت بردہ و حیف و میل کنند.

۳. تبیین حق حاکمیت دائمی دولت ہا بر منابع طبیعی

مجمع عمومی سازمان ملل متحد پس از مباحثات پیچیدہ در خصوص حق کشورہای در حال توسعہ، بہ منظور بہرہ برداری از منابع طبیعی موجود در قلمروشان و تعلق این منابع بہ مردم آن سرزمین، قطعنامہ ہایی را در این خصوص صادر کرد. اولین قطعنامہ ی ۵۲۳ بہ تاریخ ۱۲ ژانویہ ۱۹۵۲ می باشد. در این قطعنامہ بر این امر تأکید شدہ کہ کشورہای در حال توسعہ ہموارہ دارای حق حاکمیت بر منابع طبیعی می باشند اگر چہ بر اساس شرایطی، با عنایت بہ الزامات تجارت و با توسعہ اقتصاد بین المللی، اعمال این حق می بایست تحت برنامه ای خاص بہ اجرا گذارده شود. (برامز، ۱۳۹۰: ۲۱۵)

حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی با صدور قطعنامہ شماره ۳۷۸ در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۵۴ تثبیت گردید. همچنین قطعنامہ های ۲۱۵۸^۱، ۳۲۸۱^۲، ۲۱۷۳^۳ متعاقباً بہ تصویب مجمع عمومی رسیدند. (ژانرو، ۱۳۸۲: ۳۴۸) در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۵۸ مجمع

1. A/RES/2158
2. A/RES/3287
3. A/RES/2173

عمومی قطعنامه شماره ۱۳۱۴ را صادر نمود که به موجب آن کمیسیون با عنوان «حاکمیت بر منابع طبیعی» تاسیس شد. این کمیسیون مأموریت یافت تحقیقی کامل راجع به چگونگی اعمال حق حاکمیت دائم دولت‌ها بر ثروت‌ها و منابع طبیعی به عنوان عنصر اساسی حقوق اقوام و ملل در تعیین سرنوشت خویش بنماید. بر اساس گزارش کمیسیون مزبور در دسامبر ۱۹۶۲ مجمع عمومی قطعنامه ۱۸۰۳ را در ارتباط با حاکمیت دائمی دولت‌ها منابع طبیعی شان صادر نمود. این قطعنامه مشتمل بر اعلامیه‌ای فرعی است و از قطعنامه‌های پیشین خود اهمیت بیشتری دارد مفاد اصولی که در قطعنامه ۱۸۰۳ مجمع عمومی سازمان ملل در رابطه حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی صادر شده است بدین قرار است:

۱. در این قطعنامه حق حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی به عنوان اصلی مسلم فرض شده است و به لوازم و آثار آن پرداخته شده است.
۲. دارندگان حق حاکمیت در قطعنامه مردم و دولتها عنوان شده است.
۳. وجود این حق برای استفاده از آن در جهت رشد اقتصادی و افزایش رفاه مردم عنوان شده است.
۴. ورود سرمایه‌های خارجی برای اکتشاف، توسعه و بهره‌برداری از این منابع باید به گونه‌ای باشد که هر گاه مردم و دولت‌ها لازم بدانند این قبیل فعالیت‌ها را محدود و یا متوقف کنند.
۵. سرمایه‌گذاری خارجی تابع قوانین جاری کشور سرمایه‌پذیر و مقررات بین‌المللی خواهد بود.
۶. قراردادهایی که بین دولت‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی در مورد منابع طبیعی منعقد می‌گردد، در فرضی که آزادانه و بدون تحمیل از سوی یکی از طرف‌های قرارداد و یا قدرت دیگری انعقاد یافته باشد معتبر است و سود حاصل باید بر طبق آن تقسیم گردد.
۷. قرارداد منعقد شده با سرمایه‌گذار خارجی نباید به هیچ وجه حاکمیت دولت را نسبت به منابع واقع در قلمروش مخدوش سازد.
۸. ملی کردن در فرضی صحیح است که فعالیت سرمایه‌گذار خارجی مغایر با منافع کشور سرمایه‌پذیر باشد.
۹. تشخیص این مغایرت با دولتی است که منابع طبیعی در قلمرو او واقع شده است.

۱۰. دولت ملی کننده باید در برابر اموال مصادر شده غرامت بپردازد.
 ۱۱. تعیین میزان غرامت بر حسب قوانین جاری کشور مربوطه و مقررات بین المللی صورت خواهد گرفت.
 ۱۲. اگر بر سر مبلغ غرامت قابل پرداخت توافقی صورت نگیرد مراجع قانونی دولت مصدوره کننده آخرین مرجع ذی صلاح برای حل و فصل موضوع است.
 ۱۳. طرفین دعوی می توانند این موضوع را به حکمیت یا داوری بین المللی ارجاع نمایند.
 ۱۴. استفاده آزاد دولت ها از منابع طبیعی خود باید از راه احترام متقابل دولت ها صورت گیرد.
 ۱۵. راهکارهای بین المللی جهت توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه که به صورت مبادله کالاها و خدمات صورت می گیرد باید به تحکیم استقلال ملی و پیشرفت آنها کمک کند و باید بر مبنای احترام به حق حاکمیت این کشورها به ثروت ها و منابع طبیعی شان باشد. (افتخار جهرمی، ۱۳۷۵: ۴۳)
- هر چند این قطعنامه لازم الاجرا نیست، اما مفاد آن تا به حال توسط کشورهای در حال توسعه مورد استناد و پیروی قرار گرفته است.
- در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۷۴ مجمع عمومی، منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت ها را با هدف قدرت بخشیدن به اعلامیه ی فوق صادر نمود.^۱ باوجود تلاش برای جلب نظرات همه نمایندگان، این منشور به اتفاق آراء تصویب نگردید و موضوع ملی کردن از مسایل بحث برانگیز و پرچالش این منشور بود. ماده ۲ منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها مقرر می دارد که «هر دولتی حق اعمال حاکمیت کامل و دائمی بر منابع طبیعی خویش و هر گونه بهره برداری و فعالیت اقتصادی را دارد». بر این اساس، هر دولتی این اختیار را دارد که قوانین و مقررات متبوعه اش در کلیه امور اقتصادی از جمله سرمایه گذاری خارجی را بر اساس منافع عمومی با اعمال نظر خود رفع نماید. «هر دولتی حق دارد که فعالیت شرکت های چندملیتی را در قلمرو خویش تنظیم و هدایت کند و اطمینان حاصل نماید که فعالیت شرکت های چندملیتی در چارچوب قوانین همان دولت قرار دارد شرکت های مزبور از سیاستهای اقتصادی اجتماعی دولت مربوطه

1. Charter of Economic Rights and Duties.

پیروی می‌کنند.»

«شرکت‌های چندملیتی حق مداخله در امور داخلی کشور میزبان را ندارند. همه‌ی دولت‌ها ملزم به همکاری با یکدیگر جهت تضمین رعایت و احترام به این حقوق که بر اساس این قانون پی‌ریزی گردیده است، هستند.» در خصوص ملی کردن، بخش سوم ماده ۲ عنوان می‌دارد که «هر دولتی بایستی بتواند دارایی‌های خارجی را ملی، صادره و یا ضبط کند. دولتی که به چنین اقدامی مبادرت می‌کند، می‌بایست بر طبق حقوق و قوانین محلی و سایر اوضاع و احوال مربوط از دیدگاه دولت صادره کننده غرامت کافی بپردازد. در چنین مواردی، اگر مبلغ و میزان غرامت مورد اختلاف واقع گردد، این امر می‌بایست مطابق حقوق داخلی کشور صادره کننده و در دادگاه‌های آن، مورد حل و فصل قرار گیرد. اگر طرف یا طرف‌های مقابل نیز از جمله‌ی دولت‌ها باشند، میتوانند ضمن رعایت اصل تساوی حاکمیت دولت‌ها آزادانه نسبت به یکی از طرق حل و فصل اختلافات بین‌المللی توافق نمایند». (ژانرو، ۱۳۸۲: ۲۲۰).

برآمد

اصل حاکمیت بر منابع طبیعی در اسناد متعدد بین المللی مورد شناسایی و تصدیق واقع شده به موادی از منشور برای اثبات این اصل استناد شده است. اما آن مواد در شناسایی اصل حاکمیت دولت ها بر منابع طبیعی صراحت ندارد. اصل حاکمیت دائمی دولتها بر منابع طبیعی که در میثاقین صراحتاً بدان اشاره شده است، و از آنجا که این اصل از اصول الزام آور این اسناد تلقی می شود لذا کلیه دولت های عضو این اسناد ملتزم به رعایت و اجرای این اصل خواهند بود. صرف نظر از منشور و میثاقین، اصل حاکمیت بر منابع طبیعی در قطعنامه های متعدد مجمع عمومی مورد بحث قرار گرفته است. بر اساس منشور ملل متحد، تصمیمات متخذة در مجمع عمومی جنبه توصیه ای دارد و قدرت الزام آور ندارد. در ماده ی ۱۰ منشور عنوان می دارد:

«مجمع عمومی می تواند هر مساله یا امری را که در حدود این منشور و یا مربوط به اختیارات و وظایف هر یک از ارکان مقرر در این منشور باشد مورد بحث قرار دهد و جز در موارد مذکور در ماده ۱۲ ممکن است به اعضای سازمان ملل متحد یا به شورای امنیت و یا هر دو درباره ی هر یک از این مسایل و امور توصیه هایی بنماید.» ماده ی ۱۳ مواردی را ذکر می کند که ارائه ی توصیه هایی در این موارد از وظایف مجمع عمومی است. اما آنچه مجمع عمومی پس از بحث و تصویب ارائه می کند جز توصیه هایی غیرالزامی، بیش نیست. جایگاهی که منشور سازمان ملل به تصمیمات مجمع عمومی داده است، چیزی جز توصیه و ترغیب نیست و هیچ یک از اعضای ملل متحد ملزم به رعایت قطعنامه های مجمع عمومی نگردیده و مصوبات این مجمع بر اساس منشور منبعی برای تکوین حقوق بین الملل قلمداد نخواهد شد؛ البته تصمیمات مجمع عمومی در مورد بودجه سازمان الزام آور است که از موضوع بحث ما خارج است. بنابراین در صورتی که قائل به این موضوع باشیم که قطعنامه های مجمع عمومی صرفاً دارای جنبه توصیه ای و ترغیبی هستند با این موضوع مواجه خواهیم شد که قدرت سیاسی اکثریت مجمع عمومی که عموماً کشورهای در حال توسعه و یا جهان سوم می باشند کاهش خواهد یافت. در این خصوص حقوقدانان عقاید متعددی را ابراز نمودند که در نهایت آخرین تلاشهای صورت گرفته به منظور اعطای قدرت الزام به قطعنامه هایی که با اتفاق آرا یا توافق عام به تصویب رسیده است این بود که قطعنامه ها را بعنوان

«موافقتنامه‌های اجرایی و فوری» قلمداد نمائیم که به نظر می‌رسد هیچ یک از نظرات حقوق دانان و تلاش‌های صورت گرفته به منظور اعطای قدرت الزام آوری به قطعنامه‌های مجمع عمومی به نتیجه نرسید. باید توجه داشت که قطعنامه‌های ملل متحد از حیث محتوا، نگاه اعضا به آن و کیفیت تصویب متفاوت است. قطعنامه‌های مجمع عمومی ملل متحد با عناوین متفاوتی نام گذاری می‌شود از جمله «اعلامیه‌ی اصولی»، «طرح‌های رفتاری»، «قطعنامه» و «منشور» بطور معمول نامگذاری مصوبات مجمع عمومی به هر یک از مواردی که عنوان شد و یا نام‌های دیگر در اعتبار حقوقی آنها تأثیرگذار نخواهد بود. عناوینی که قطعنامه‌های مجمع عمومی به آنها نامیده می‌شوند در ماهیت حقوقی این قطعنامه‌ها تأثیری نمی‌گذارد و تمام آنها از نظر حقوقی دارای ارزش برابری می‌باشند اما باید گفت عناوین متفاوت با لحاظ تنوع در نامگذاری این مصوبات نیست بلکه حاکی از تفاوت‌هایی است که اعضا، در مصوبات مجمع عمومی می‌دیده و با تفاوت در نام‌گذاری در مقام بیان تفاوت‌ها می‌باشند. نمی‌توان در بحث از اعتبار قطعنامه‌های سازمان ملل از رویکرد اعضای سازمان به مصوبات خود غافل شد. نگاه توصیه‌ای و ترغیبی به مصوبات با نگاه حقوق ذاتی و الزامی تفاوت می‌کند که این نکته از عبارت قطعنامه‌ها و مواد آن روشن میگردد. البته این امر بدان معنا نیست که این قطعنامه‌ها در تمام شرایط ماهیتی صرفاً توصیه‌آمیز دارند. در مواردی معدود، محتوای یک قطعنامه ممکن است به عنوان حقوق بین‌الملل عرفی، الزام آور شود، اما این امر فقط می‌تواند بر اساس قواعد حقوق بین‌الملل درباره‌ی تکوین قواعد جدید حقوق بین‌الملل عرفی صورت پذیرد. از این رو نه تنها مضمون قطعنامه باید دلیلی بر استقرار و تثبیت اعتقاد حقوقی باشد، بلکه دولت‌های ذیربط نیز باید با عملکرد خود نشان داده باشند که به مضمون آن قطعنامه، به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی، احترام می‌گذارند. آن چه در پیدایش حقوق عرفی لازم است این است که رویه‌ای عمومی باشد که دولت‌ها آن را مثل یک اصل حقوقی پذیرفته باشند، خواه بدان عمل کرده باشند یا خیر. همین مقدار که معتقد به رعایت آن اصل باشند حقوق عرفی به وجود می‌آید. صرف ابراز تمایل به قاعده‌ای موجب تعهد نسبت به آن قاعده نیست بلکه رضایت به این که این رویه یک قاعده‌ی حقوقی باشد موجب پیدایش تعهد به آن قاعده و ملزم شدن به رعایت آن است که این ابراز رضایت می‌تواند به اشکال گوناگونی صورت پذیرد. مثل طرح ادعاهای قانونی بر اساس قاعده‌ای

خاص کہ این خود نشانہ پذیرش آن قاعدہ از سوی دولت مطرح کننده می باشد و یا مانند اعلامیہ مقامات کشور و امثال آن، عموماً دولت‌ها، حمایت خود را از قطعنامہ‌های سازمان ملل بہ عنوان رضایت بہ یک قاعدہ حقوقی تلقی نمی کنند بلکہ تصویب این قطعنامہ‌ها را بیشتر بہ عنوان اظہار تمایلات سیاسی خود می دانند. بدین جہت رضایت بہ مواد قطعنامہ در نگاہ دولت‌ها عموماً بہ معنای رضایت بہ یک قاعدہ ی حقوقی نیست. بدون تردید اصل حاکمیت بر منابع طبیعی در عرف بین الملل اصلی شناختہ شدہ و الزام آور است. رویہ عملی دولت‌ها نشان دہندہ آن است کہ احترام بہ حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی، یکی از اصولی است کہ نظم بین المللی بر آن استوار است و نقض این حق تخلف آشکاری از حقوق بہ رسمیت شناختہ شدہ جامعہ بین المللی است. تصویب قطعنامہ‌های مکرر در سازمان ملل و تأکید بر این حق در آنها و رویہ ی قضایی و داوری و عملکرد دولت‌ها، ہمہ از جایگاہ مہم این حق در بین حقوق شناختہ شدہ بین المللی، حکایت می کند. با عنایت بہ اینکہ مادہ ی ۳۸ اساسنامہ ی دیوان بین المللی دادگستری، عرف را یکی از سہ منبع حقوق بین الملل دانستہ، بہ نظر می رسد کہ با توجہ بہ تحولاتی ذکر شدہ در اینکہ کدام یک از معانی آن بہ صورت قاعدہ‌ای عرفی درآمدہ است تردید وجود دارد اما در اینکہ اصل این قاعدہ چہ مفہوم مضیق و چہ مفہوم موسع آن در زمرہ ی قواعد عرفی است جای بحث و تردید نیست.

منابع

الف) فارسی

۱. اخوان خرازیان مهناز (۱۳۸۶)، «تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد»، *مجله حقوقی*، شماره ۳۶.
۲. امید علی (۱۳۸۷)، «گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت: از استقلال ملل تحت سلطه تا حق دموکراسی برای همه»، *فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی* شماره ۲ تابستان.
۳. افتخار جهرمی، گودرز (۱۳۷۵)، «حاکمیت دولتها و محدودیت‌های منشور ملل متحد»، تهران، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۱۸.
۴. برامز، بنگت (۱۳۹۰)، «حاکمیت در منابع طبیعی»، ترجمه ی علی حیرانی نویری، *مجله مرکز حقوقی بین‌المللی*، شماره ی یازدهم.
۵. تسون، فرناندو (۱۳۹۴)، «فلسفه حقوق بین‌الملل»، ترجمه محسن محبی، *انتشارات شهردانش*، چاپ سوم.
۶. تاناکا، یوشیفومی (۱۳۹۵)، «حقوق بین‌الملل دریاها»، ترجمه آرمین طلعت، *موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش*.
۷. ژانرو، مونیک شمیلیه (۱۳۸۲)، «بشریت و حاکمیت‌ها سیری در حقوق بین‌الملل»، ترجمه مرتضی کلانتریان، *انتشارات آگاه*، چاپ اول.
۸. سون، لویی بی.، کریستن گوستافسون یوراس و جان ای. نویز، اریک فرانکس (۱۳۹۶)، «حقوق بین‌الملل دریاها»، ترجمه محمد حبیبی مجنده، *انتشارات جنگل*.
۹. شایگان، فریده و همکاران (۱۳۸۲)، «تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر»، *انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*.
۱۰. شاو، ملکم. ان (۱۳۹۸)، «حقوق بین‌الملل دریاها با نگاهی به مسائل ایران»، ترجمه علیرضا ابراهیم گل، حسن خسروشاهی، *انتشارات خرسندی*.
۱۱. شریفی طراز کوهی، حسین (۱۳۹۷)، «حقوق بشر نظریه‌ها و رویه‌ها»، *نشر میزان*، چاپ اول.
۱۲. انصاریان، مجتبی، طیبی، سبجان (۱۳۹۷)، «تاسیس و جانشینی دولتها»، *نشر مجله*، چاپ اول.

۱۳. میر ترابی، سعید (۱۳۸۷)، «نفت سیاست و دموکراسی»، *نشر قومس*.
۱۴. مدنی، ضیال دین (۱۳۹۳)، «حقوق بین الملل دریاها و تحقیقات علمی دریایی»، *انتشارات مرکز ملی اقیانوس شناسی*.
۱۵. والاس، ربکا (۱۳۹۶)، «حقوق بین الملل»، ترجمہ قاسم زمانی، *انتشارات شہر دانش*، چاپ ششم.
۱۶. ہنجنی، سید علی، ستارزادہ ابوالفضل (۱۳۹۶)، مفہوم سرمایہ گذاری خارجی در قوانین، معاهدات بین المللی، سرمایہ گذاری و آرای دادگاہہای داوری بین المللی، *فصلنامہ تحقیقات حقوقی*، شمارہ ۷۹.

(ب) انگلیسی

1. Qureshi, Asif H (1999), *International Economic Law*, Sweet & Maxwell, xxvii and 416 pp. (inc. Index). ISBN 0-421-60410-7. No price given]
2. Mahnaz Kharazian Brotherhood (2007), “*The Evolution of the Right to Self-Determination in the Framework of the United Nations*”, Legal Journal, No. 36.
3. Omidi Ali (2008), “*Conceptual Expansion of the Right to Self-Determination: From Independence of Dominated Nations to the Right to Democracy for All*”, Law Quarterly, Journal of the Faculty of Law and Political Science, No. 2, Summer.
4. Brahms, Bengt (2011), “*Sovereignty in Natural Resources*”, translated by Ali Hirani Nobari, Journal of the International Law Center, No. 11.
5. Tsun, Fernando (2015), “*Philosophy of International Law*”, translated by Mohsen Mohebbi, Shahr-danesh Publications, third edition.
6. Tanaka, Yoshifumi (2016), “*International Law of the Seas*”, translated by Armin Talat, Shahr-e-Danesh Institute for Legal Studies and Research.

7. Genre, Monique Chamille (2003), “**Humanity and Sovereignty in International Law**”, translated by Morteza Kalantarian, Agah Publications, first edition.
8. Sun, Louis B. , Kristen Gustafson Juras and John E. Noise, Eric Franks (1396), “**International Law of the Seas**”, translated by Mohammad Habibi Majandeh, Jangal Publications.
9. Shaygan, Farideh et al. (2003), “**Strengthening International Cooperation in the Field of Human Rights**”, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran.
10. Shaw, my friend. Ann (1398), “**International Law of the Seas with a Look at the Issues of Iran**”, translated by Alireza Ebrahim Gol, Hassan Khosroshahi, Khorsandi Publications.
11. Sharifi Tarazkoochi, Hossein (1397), “**Human Rights Theories and Procedures**”, Mizan Publishing, first edition.
12. Mir Torabi, Saeed (2008), “**Oil of Politics and Democracy**”, Nashr-e Qoms.
13. Wallace, Rebecca (1396), “**International Law**”, translated by Qasem Zamani, ShahrDandesh Publications, sixth edition.
14. Douglas, Zachary (2009), **the International Law Of Investment Claims**, Cambridge.
15. Jarrod Hepburn (2017), **Domestic Law In International Investment Arbitration**, First Edition, Oxford University Press.